

چکیده:

تحولات دامنه‌دار خاورمیانه در دهه ۱۹۹۰ میلادی، به ویژه حمله عراق به کویت، نظام منطقه‌ای عربی را دچار نوعی واگرایی کرد. اگرچه نخبگان سیاسی مصر همواره کوشیده‌اند با اتخاذ سیاست‌هایی، رهبری کشورشان بر جهان عرب را اعاده کنند، این هدف به دلیل بحرانهای متعدد داخلی و شرایط خاص منطقه‌ای تحقق نیافته است. در مقاله حاضر، نویسنده با نگاهی به وضعیت منطقه پس از حوادث یازدهم سپتامبر، درصدد طرح این نکته برآمده است که شرایط شکننده داخلی مصر و تغییر معادلات منطقه‌ای پس از جنگ سرد، امکان تبدیل مصر به رهبر بی‌رقیب جهان عرب را بیشتر کاهش داده است. اگرچه حل بحرانهای متعدد داخلی از طریق اصلاحات سیاسی و اقتصادی ممکن است، قدرت‌گیری - و شاید جایگزینی اسلام‌گرایان - را به داخل خواهد داشت.

کلید واژه‌ها: خاورمیانه عربی، سیاست خارجی مصر، امنیت منطقه‌ای، اصلاحات سیاسی و

اقتصادی، طرح خاورمیانه بزرگ، منافع ملی

* دکتری علوم سیاسی و پژوهشگر ارشد مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه

فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال چهاردهم، شماره ۲ و ۳، تابستان و پاییز ۱۳۸۶، صص ۲۴-۹

مصر از قدیمی‌ترین کشورهای جهان بوده و، برخلاف بسیاری از کشورهای عربی، بعد از جنگ جهانی اول و فروپاشی امپراتوری عثمانی ایجاد نشده است. این سابقه تاریخی دولنداری و وجود نیروی انسانی قابل توجه، بالقوه مصر را به قدرتمندترین کشور جهان عرب از نظر فرهنگی و سرمایه انسانی تبدیل می‌کند. اوج گیری ملی‌گرایی عربی در هیأت پان‌عربیسیم بعد از جنگ جهانی دوم و نیز تضعیف لیبرال‌های متمایل به غرب در جهان عرب، فرصتی را برای مصر و رهبران آن فراهم کرد تا رهبری خود را بر جهان عرب از قوه به فعل در آورند. جنبه‌های پوپولیستی و عوام‌گرایانه اقدامات ناصر، موجب جلب توجه توده‌ها در اغلب کشورهای عربی گردید. این حمایت سرمایه‌ای برای مصر و شخص ناصر بود تا با تهدید رهبران محافظه‌کار عرب به ناامن کردن کشورشان، امتیازات لازم را از آنها بگیرد. بدین سان ایدئولوژی پان‌عربیسیم ضمن تضعیف روند دولت-ملت‌سازی و حاکمیت در جهان عرب، در خدمت تأمین منافع ملی مصر قرار گرفت و حداقل برای چند دهه مانع از بروز بحرانهای اقتصادی در این کشور شد. با شکست اعراب در جنگ ۱۹۶۷ و امضای پیمان صلح میان مصر و اسرائیل در سال ۱۹۷۹، مصر از سرمایه پان‌عربیسیم در شکل جدید آن، یعنی تبدیل شدن به واسط جهان عرب و اسرائیل و نیز آمریکا بهره گرفت.

گرچه تحولات دهه ۱۹۸۰ و به ویژه جنگ ایران و عراق باعث بازگشت مجدد مصر به صحنه جهان عرب و پایان دادن به انزوای این کشور در منطقه به خاطر عقد پیمان صلح با اسرائیل شد، این بازگشت، آن گونه که برخی سیاستمداران کهنه کار و ناصریست مصر تصور می‌کردند، منجر به اعاده رهبری مصر بر جهان عرب نشد. با فروپاشی شوروی و حمله عراق به کویت، نظام منطقه‌ای عربی دچار نوعی فرایند واگرایی شد و ایدئولوژی ملی‌گرایی عربی جای خود را به اسلام‌گرایی و بنیادگرایی اسلامی داد. عجیب آنکه در این جریان جدید نیز بنیادگرایان اسلامی مصر به نوعی نقش رهبری را ایفا کرده و حتی بقای نظام سیاسی این کشور را، به خصوص در دهه ۱۹۹۰، با تهدیدهای بسیار جدی مواجه کردند. حمله آمریکا به عراق و تجدید قوای بنیادگرایان اسلامی، بار دیگر مصر را در آستانه یک انتخاب حیاتی قرار

داده است. از یک سو، مصر برای حل بحرانهای اقتصادی خود نیازمند انجام اصلاحات سیاسی و اقتصادی است و از سوی دیگر، انجام این امر می‌تواند موجب قدرت گرفتن اسلام‌گرایان و بی‌ثبات شدن کشور و نظام سیاسی شود. ظاهراً در مصر نیز همانند بسیاری از کشورهای دیگر خاورمیانه بنیانهای راهبرد «به تأخیر بینداز و حکومت کن»، در حال متزلزل شدن است. اما بنیادی‌ترین پرسش این است که آیا خروج از وضع موجود الزاماً به معنای رسیدن به وضعیت بهتر است، یا به تعبیر هشام شرابی، به معنای ترمیم مجدد پدرسالاری جدید است؟^۱ نظر به تحولات دهه ۱۹۹۰ و نیز تحولات بین‌المللی و منطقه‌ای پس از یازدهم سپتامبر، نوشتار حاضر در پی یافتن پاسخی برای این پرسش است که آیا مصر می‌تواند در دهه‌های پیش رو به تنها رهبر جهان عرب تبدیل شود؟ در پاسخ دو مفروض مورد نظر است. نخست آنکه موقعیت مصر در خاورمیانه آینده، هم‌زمان متأثر از دو عامل وضع اقتصادی در داخل و ثبات و امنیت در خارج خواهد بود. دوم، روند واگرایی در جهان عرب و نظام منطقه‌ای عربی طی دو دهه گذشته تشدید شده است. فرضیه مورد نظر این است که شرایط شکننده داخلی مصر از یک سو و تغییر معادلات منطقه‌ای در پی حمله آمریکا به عراق از سوی دیگر، امکان تبدیل شدن مصر به رهبر بی‌رقیب در جهان عرب را کاهش داده است. تردیدی نیست که موقعیت مصر در منطقه می‌تواند موقعیت آن را در نظام بین‌الملل تحت تأثیر قرار دهد؛ زیرا اصلی‌ترین سرمایه مصر، موقعیت خاص و برتر این کشور در جهان عرب است که مانع از آن می‌شود قدرتهای فرامنطقه‌ای این کشور را نادیده بگیرند.

۱. مصر و پیشگامی در جهان عرب

مصر از زمان تشکیل نظام منطقه‌ای عربی بعد از جنگ جهانی دوم، همواره نقش بسیار مؤثری در جهان عرب ایفا کرده است. در یک برآورد کلی می‌توان گفت موقعیت هژمونیک مصر در نظام منطقه‌ای عربی در دهه ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، به رهبری جمال عبدالناصر در اصل بازتاب موقعیت برتر این کشور در جهان عرب بود. کار عمده ناصر همانا از قوه به فعل درآوردن رهبری مصر در جهان عرب بود. از همین رو رهبری مصر را می‌توان واقعیتی دانست که در

زمانهای مختلف جلوه‌های متفاوتی داشته است؛ هر چند با افت و خیزهای مخصوص به خود. مهم‌ترین دلیل تداوم این امر، وجود عناصر متعدد قدرت در مصر در مقایسه با سایر کشورهای عربی بوده است. در نتیجه موقعیت مصر را می‌توان تابعی از عناصر قدرت آن، چه داخلی و چه منطقه‌ای، دانست. تغییر در این عناصر قدرت می‌تواند رهبری مصر را تحت تأثیر قرار دهد. توجه به وضعیت تداوم و تغییر در موقعیت مصر در منطقه و به ویژه جهان عرب، از نظر روش شناختی اهمیت ویژه‌ای دارد و به ما امکان می‌دهد شکل جدید رهبری و حتی افول یا تقویت آن را حدس بزنیم. برقراری نظم مستلزم غلبه عناصر تداوم بخش بر عناصر تغییر است. با این حال، رویکردهای جدید علم سیاست می‌کوشند برای عنصر تغییر نیز وزنی متناسب در تحلیلها بیابند، پس ضمن توجه به تداوم نقش رهبری مصر در جهان عرب باید دگرگونیهای احتمالی در این نقش را هم مورد توجه قرار داد، به خصوص پس از حمله آمریکا به عراق.

در بررسی عناصر قدرت که تضمین‌کننده رهبری مصر در جهان عرب است، می‌توان به تاریخ اخذ تمدن غرب و نیز تولید اندیشه‌های جدید در مصر اشاره کرد. شادروان حمید عنایت «پیشگامی مصر» را، حتی پیش از آغاز تنظیمات در امپراتوری عثمانی، در آغاز پیروی از تمدن غرب می‌داند و حمله ناپلئون به مصر در سال ۱۷۹۸ را نقطه آغاز این حرکت فرض می‌کند.^۲ فرهنگ رجایی نیز معتقد است، «پیشگامی مصر در همه زمینه‌ها وجود دارد. در نحله قومیت و اتحاد عربی و در نحله اسلام‌گرایی و حتی دولت‌سازی جدید، این مصر است که پیشگام است. بی‌دلیل نیست مصر و تحولات آن را آئینه جهان عرب دانسته‌اند.»^۳ هژمونی مصر را می‌توان برآیند این پیشگامی دانست. ناصر در برتر کردن این کشور در جهان عرب بر سه عنصر تکیه کرد: شخصیت کاریزماتیک خودش، وسعت زیاد و موقعیت مصر، و سرانجام ایدئولوژی پان‌عربیسم.^۴ شکی نیست در این ترکیب، موقعیت مصر و سابقه تاریخی آن اهمیت ویژه‌ای داشت؛ زیرا در همان زمان در سوریه، عراق و یا عربستان چنین ترکیبی امکان تحقق نداشت. صدام در دهه ۱۹۸۰ هر دو عنصر کاریزما و ایدئولوژی پان‌عربیسم را داشت، اما وضعیت عراق مانع از آن شد تا او بتواند همانند ناصر به هژمون جهان عرب تبدیل شود. فراست ناصر در آن بود که فهمید کی و کجا چه کاری را انجام دهد، خطای صدام نیز آن بود که می‌خواست بدون

توجه به مقتضیات زمانی - مکانی، رهبر جهان عرب باشد. با اینکه ناصر قربانی پیولیسمی شد که خود، تقویت کننده و تا حدی ایجادکننده آن بود، چندان برخلاف روح زمان حرکت نکرد.

پاول نوبل در تحلیل اینکه چرا ناصر توانست با اتکا به ایدئولوژی پان عربیسم، هژمون جهان عرب شود، به ضعف قدرت مادی سایر کشورهای عربی در دهه های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ در مقایسه با مصر اشاره می کند. از همین رو وقتی سوریه توانست در دهه ۱۹۷۰ قدرت نظامی خود را افزایش دهد، به یک بازیگر مهم در هلال خصیب غربی تبدیل شد.^۵ هینه بوش نیز در تحلیل موفقیت ناصر، دوقطبی بودن نظام بین الملل و رقابت دو ابرقدرت را مهم ترین متغیر می داند. در واقع بدون قدرت بازدارنده شوروی، ناصر در حمله به کانال سوئز شکست می خورد و ساقط می شد، اما بقای او و پیروزی در ملی کردن کانال سوئز، زمینه را برای بسیج توده ها در جهان عرب افزایش داد و به نوبه خود مشروعیتی داخلی برای ناصر فراهم کرد که زمینه ساز تبدیل مصر به قدرتمندترین کشور جهان عرب گردید.^۶ از این منظر موفقیت ناصر مدیون نوع واکنشها و نه کنشهای وی در قبال تهدیدهای منطقه ای و تهدید ابرقدرتها بود. خود او زمانی گفته بود: «من نه کنش بلکه واکنش نشان می دهم.» از این منظر، تهدیدهای اسرائیل و حمله این کشور به مواضع مصر در غزه در سال ۱۹۵۵ در استحکام بخشیدن به سیاست پان عربیسم و نیز ایدئولوژی پان عربیسم بسیار مؤثر بود.^۷ امضای پیمان کمپ دیوید با اینکه در ظاهر منجر به انزوای مصر در جهان عرب و مخصوصاً میان کشورهای تندرو نظیر عراق، سوریه و لیبی گردید، در بلندمدت رهبری این کشور را در بنیانها تغییر نداد. پایان جنگ سرد و فروپاشی شوروی، نه تنها مخالفان مصر را از داشتن یک حامی محروم کرد، بلکه موجب افزایش قدرت مانور آمریکا و متحدانش از جمله مصر در منطقه گردید. با آغاز فرایند صلح در نیمه اول دهه ۱۹۹۰ و حتی قبل از آن هنگام حمله عراق به کویت، مصر نقش میانجی و واسط خود میان آمریکا و اسرائیل از یک سو و کشورهای عربی از سوی دیگر را تثبیت کرد. کمکهای دریافتی بلاعوض و سالانه این کشور از آمریکا، مانع از آن شد مصر به یک کشور فقیر اقتصادی تبدیل شود. بدین سان، بی ثبات شدن خاورمیانه در نیمه اول دهه ۱۹۹۰ و نیاز آمریکا و اسرائیل به میانجی گری مصر جهت پیشبرد فرایند صلح و نیز کنترل اسلام گرایان رادیکال

مانع از آن شد این کشور موقعیت برتر خود در جهان عرب را از دست بدهد.

با عنایت به بحث قبلی، به چند دلیل می‌توان گفت بحرانهای سیاسی خاورمیانه پس از جنگ سرد به نفع مصر نبود. نخستین دلیل این است که برتری عناصر قدرت این کشور، بر اثر تحولات اواخر دهه ۱۹۷۰ و نیز ۱۹۸۰ و در رأس آنها افزایش قیمت نفت و قدرتمندتر شدن کشورهای فقیر و کوچک عرب، به چالش کشیده شد. مصر اوایل دهه ۱۹۹۰ نیازمند جذب سرمایه‌گذاری کشورهای ثروتمند نفت خیز حاشیه خلیج فارس بود تا روحی تازه در اقتصاد ضعیف خود بدمد. دوم اینکه پایان جنگ سرد، قدرت مانور بازیگران منطقه‌ای و بهره‌گیری آنها از اختلافات و رقابت قدرتهای بزرگ را به صورت قابل توجهی کاهش داده بود، گرچه تحولات خاومیانه باعث شد این اثر دیرتر خود را نشان دهد. سوم اینکه با تشدید فرایند جهانی شدن، سیاست جهانی در حال گذار از ژئوپلیتیک به ژئواکونومیک بود و این به ضرر مصر بود که از موقعیت ژئوپلیتیک خود مثل سرمایه‌ای برای کسب برتری در جهان عرب استفاده می‌کرد. سرانجام آنکه، افول پان عربیسم و سایر ایدئولوژیهای سکولار، موجب ظهور نیروی جدید به نام اسلام‌گرایی در عرصه سیاست داخلی مصر و نیز سیاست منطقه‌ای گردید. تلاش اسلام‌گرایان برای بی‌ثبات کردن مصر در دهه ۱۹۹۰، کاهش شدید درآمدهای مصر از راه توریسم را به دنبال داشت. با برقراری ثبات نسبی در نظام بین‌الملل نیمه دوم دهه ۱۹۹۰ و نیز افزایش امیدواری به روند صلح در خاورمیانه و افزایش حضور آمریکا در منطقه، اندک اندک از اهمیت سیاسی مصر کاسته شد. گسترش فرایند جهانی شدن اقتصاد نیز این روند را تسریع کرد. در سال ۱۹۹۹ دسوکی نوشت: «با توجه به پیچیدگیها و ابهامات موجود در شرایط جدید منطقه‌ای، منافع چندجانبه مصر و آهنگ تغییرات سیاسی در یک دهه گذشته، احتمال اینکه مصر بتواند یک راهبرد کلان و همه‌جانبه را در پیش بگیرد و یا در سطح منطقه اقدام شاخصی انجام دهد، کم است. مصر پس از این بیشتر در پی سیاستهای موردی و موضوعات خاص و مشکلاتی خواهد بود که به تبع شرایط ظهور می‌کنند.»^۸ تحولات بعدی به نوعی این مشاهده هوشمندانه دسوکی را تأیید کرد.

۲. منافع منطقه ای مصر

مصر در سیاست خاورمیانه ای خود همواره یک سیاست چند بعدی را پی گیری کرده است. این سیاست تا حد زیادی معلول موقعیت ژئوپلیتیک مصر به عنوان دروازه جهان عرب و نقطه اتصال مدیترانه و اروپا به آفریقا است. این ادعا زمانی تقویت می شود که توجه کنیم ایران و ترکیه نیز به دلیل داشتن موقعیت ژئوپلیتیک مهم، اغلب این نوع سیاست را دنبال می کنند. سیاست خارجی مصر در منطقه متوجه چند زیرمنطقه است: هلال خصیب، خلیج فارس، مغرب عربی (شمال آفریقا)، دره نیل و مدیترانه. از نظر مصری ها حضور در این زیرمناطق تنافری باهم ندارند، بلکه مکمل یکدیگر محسوب می شوند و میزان فعالیت در هر یک از این حوزه ها به میزان منابع و تغییر اولویتهای مصر بستگی دارد.^۹ این سیاست ارتباط مستقیمی با دو موضوع دیگر دارد: نخست، محیط جدید امنیتی مصر در دوران پس از جنگ سرد که محیطی همواره در حال دگرگونی و تحول و شناور است. دوم اینکه، مصر یک قدرت حامی حفظ وضع موجود و ثبات منطقه ای است و این تمایل بیشتر ریشه های داخلی دارد.^{۱۰} مهم ترین تغییر منطقه ای از نظر مصر افول اهمیت نظام منطقه ای عربی و افزایش اهمیت کشورهای حاشیه این نظام یا کشورهای پیرامون هسته عربی؛ یعنی ایران، ترکیه و اسرائیل است. این امر باعث شده است موقعیت رهبری مصر در نظام عربی با چالش مواجه شود. از سال ۱۹۹۰ به این طرف، خاورمیانه از نظر سرزمینی گسترش یافته (خاورمیانه بزرگ)، ولی از نظر سیاسی دچار پراکندگی بیشتر شده است. تا سال ۱۹۹۰، منطقه اساساً حول جهان عرب تعریف شده بود که دارای فرهنگ و زبان مشترک همراه با دغدغه های مشترکی بود که موجب انسجام دیپلماتیک و سیاسی آن می شد، نظیر مسایل اعراب - اسرائیل، مسئله فلسطین و سیاست بین المللی نفت. اتحادیه عرب و نهادهای زیرمنطقه ای آن نظیر شورای همکاری خلیج فارس (GCC)، شورای همکاری عرب (ACC) و اتحادیه مغرب عربی (AMU) نیز بازتاب دهنده این دغدغه ها بودند و ایدئولوژیهای مختلف از ملی گرایی عربی گرفته تا اسلام گرایی، در این سه دغدغه مشترک بودند. مصر به طور مشخص تا سال ۱۹۸۰ و امضای پیمان صلح توسط سادات، از موقعیت طبیعی رهبری سیاسی و فرهنگی درون سیستم عربی

برخوردار بود. بعد از حادثه مزبور، سلطه فرهنگی مصر همچنان تداوم پیدا کرد ولی سیاست خارجی آن معطوف شد به احیای سلطه سیاسی و دیپلماتیک مصر در جهان عرب. این در حالی بود که هیچ کشور عربی یا غیر عربی نه فرصت و نه ظرفیت تبدیل شدن به رهبر فرهنگی، سیاسی و دیپلماتیک جهان عرب را نداشت.^{۱۱} با وجود تحولات عمیق در خاورمیانه و تأثیر پذیری مصر از آنها، به نظر می‌رسد این کشور همچنان به دنبال تأمین منافع خود در منطقه است. سیاستهای مصر در این راستا کم و بیش یکسان بوده ولی راهبردهای سیاست خارجی آن متناسب با شرایط داخلی و منطقه‌ای تغییر کرده است. این منافع را می‌توان به صورت زیر بررسی کرد.

حفظ موقعیت برتر در مصر در جهان عرب

رهبری بر جهان عرب، امتیازات قابل توجه اقتصادی و سیاسی برای این کشور به ارمان آورده است. دریافت کمکهای بلاعوض از آمریکا و نیز کشورهای ثروتمند عربی، جذب سرمایه‌گذاری و استفاده از سازمانهای منطقه‌ای و عربی برای پیشبرد منافع ملی از جمله نتایج رهبری مصر بوده و هستند. به نظر می‌رسد سیاستهای کلان نخبگان مصر نیز در همین راستا، یعنی حفظ موقعیت برتر مصر در اشکال مختلف سیاسی، فرهنگی و حتی اقتصادی و امنیتی تنظیم شده است. مصر قوی‌ترین ارتش جهان عرب را دارد و یکی از اهداف اصلی از ایجاد ارتش کمک به حفظ رهبری مصر در منطقه است. این کشور به درخواستهای مکرر آمریکا برای کاهش تعداد نیروهای نظامی پاسخ منفی داده است.^{۱۲} دستگاه دیپلماسی و صنعت فرهنگی مصر نیز در جهان عرب بی‌رقیب است. از نظر دیپلماتیک، مصر برخلاف اغلب بازیگران منطقه‌ای، به همه بازیگران دسترسی و با آنها رابطه دیپلماتیک دارد. مصری‌ها در مذاکرات مربوط به کنترل تسلیحات و نیز امنیت منطقه‌ای، از لحاظ فن دیپلماتیک حرف اول را می‌زنند. در جهان روشنفکری و رسانه‌ای اعراب نیز مصر نفوذ بسیار زیادی دارد و اتفاقات و تحولات این کشور به صورت گسترده در فراسوی مرزهای آن انعکاس پیدا می‌کند.^{۱۳}

جلوگیری از تجزیه و فروپاشی نظام منطقه ای عربی

از آنجا که تحقق رهبری مصر در جهان عرب مستلزم حفظ انسجام و هویت نظام منطقه ای عربی است، از این رو این کشور همواره کوشیده است با حل اختلافهای درون عربی و نیز حمایت از دولتهای ضعیف عرب در مقابل دولتهای قدرتمند غیر عرب، مانع افول نظام منطقه ای عربی شود. مخالفت با اتحاد راهبردی ترکیه - اسرائیل و حمایت از امارات عربی متحده در مقابل ایران در مسئله جزایر سه گانه، دو نمونه بارز این سیاست است. همراهی مصر با نیروهای ائتلاف تحت رهبری آمریکا برای باز پس گیری کویت در ۱۹۹۱ نیز در راستای جلوگیری از تغییر نظام عربی بود. در همان سال مصر همراه با سوریه اعلامیه دمشق را صادر کرد و خواستار حفظ امنیت کشورهای کوچک خلیج فارس از طریق فرمول ۲+۶ (کشورهای عضو GCC و مصر و سوریه) شد که در عمل مورد موافقت کشورهای خلیج فارس قرار نگرفت. مخالفت با حمله آمریکا به عراق در سال ۲۰۰۳ نیز در همین راستا قابل تبیین است. مصر با هر اقدامی در راستای تضعیف انسجام جهان عرب مخالف است. بی میلی مصر به حضور دیپلماتیک گسترده در عراق پس از صدام بیشتر به خاطر قدرت گرفتن شیعیان عراق بود که از نظر مصری ها می توانستند با وارد کردن ایران به جهان عرب باعث تضعیف انسجام و یک پارچگی آن شوند. این امر به این کشور امکان می دهد در ایفای نقش میانجی نماینده کلیدی به نام جهان عرب باشد. در راستای نیل به این هدف، مصر چند سیاست عمده را دنبال می کند:

۱. حل اختلافهای درون عربی جهت حفظ انسجام اعراب؛ ۲. مخالفت با تلاش نیروهای فرامنطقه ای برای تفسیر معادلات منطقه ای و افزایش اختلاف میان اعراب؛
۳. جلوگیری از ظهور قدرتهای هم وزن مصر در جهان عرب نظیر عراق و سوریه در شامات و عربستان در شبه جزیره عربی؛ ۴. تلاش برای جلوگیری از نفوذ کشورهای پیرامونی (ایران، ترکیه و اسرائیل) در هسته عربی؛ و ۵. مخالفت با تبدیل مسئله اعراب - اسرائیل به مسئله فلسطین - اسرائیل.

حفظ ثبات و امنیت منطقه ای

مهم ترین دلیل مصر برای حمایت از ثبات و امنیت منطقه، وابسته بودن منابع درآمدی این کشور به این امر است. هر چهار منبع درآمد مصر یعنی صنعت توریسم، درآمد کارگران شاغل در خارج از کشور، عبور و مرور از کانال سوئز و نیز دریافت کمکهای مالی از آمریکا، هریک به نوعی وابسته به ثبات و امنیت منطقه ای است. در پی هر بحرانی تعداد کارگران اعزامی به خارج از کشور و مخصوصاً کشورهای خلیج فارس کاهش یافته و ورود جهانگردان نیز کم شده است و این امر برای اقتصاد بحرانی و شکننده مصر بسیار خطرناک است و می تواند پایه های بقای نظام را به شدت متزلزل کند. شاید تصور شود وجود بحرانیهای منطقه ای به نفع صنایع تسلیحاتی مصر است و صادرات سلاح از این کشور را افزایش می دهد، اما واقعیت این است که واردات اسلحه کشورهای عربی در سالهای گذشته بیشتر از کشورهای غربی و روسیه بوده است تا مصر. با این حال، نمی توان انکار کرد وجود بحرانیهای محدود و کنترل شده منطقه ای باعث می شود نقش میانجی گرانه مصر بیشتر معنا پیدا کند.

فرایند صلح اعراب - اسرائیل

از نظر نخبگان مصری، این کشور به دلیل داشتن روابط حسنه با بسیاری از کشورهای دنیا در صورت وجود شرایط مساعد منطقه ای و بین المللی می تواند نقش موثری در فرایند صلح ایفا کند. میانجی گری مصر زمانی می تواند مؤثر باشد که آمریکا نیز اراده لازم برای انجام این کار را داشته باشد.^{۱۴} مصری ها نگران آن هستند که اسرائیل و آمریکا درصدد تبدیل مسئله اعراب - اسرائیل به مسئله اسرائیل - فلسطین باشند که در اصل به معنای کاهش اهمیت است. اسرائیل در سالهای گذشته کوشیده است تا با کشورهای عرب پیمانهای صلح دوجانبه برقرار کند و مصر با این امر مخالفت کرده است. از نظر مصر، راهبرد اسرائیل برای ایجاد شکاف در جهان عرب و سپس تبدیل مسئله اعراب - اسرائیل به مسئله فلسطین - اسرائیل، باعث خواهد شد موقعیت برتر آن در جهان عرب متزلزل شود. به همین دلیل آنها تأکید می کنند که فرایند صلح باید همه جانبه بوده و صرفاً به موارد غیرسیاسی محدود نشود؛ مصر

به دنبال یک صلح پایدار و جامع در منطقه است که ابعاد نظامی، سیاسی و اقتصادی را هم زمان در بر بگیرد. در بعد نظامی، مصر خواهان برقراری یک توازن واقعی نظامی در منطقه است، در بعد سیاسی عقب نشینی اسرائیل از سرزمینهای اشغالی و سپس آغاز مذاکرات در مورد روند نهایی صلح را می خواهد و در بعد اقتصادی طرفدار همکاری و توسعه منطقه ای است. اما این همکاری زمانی عملی خواهد شد که دو بعد اول یعنی نظامی و سیاسی حل شود. اسرائیل نباید پیش از دادن امتیازات لازم برای برقراری صلح، از امتیازات آن استفاده کند. دومین نگرانی مصر در روند صلح این است که پس از برقراری صلح اسرائیل تبدیل به قدرت برتر نظامی و هسته ای منطقه می شود و این امر می تواند امنیت مصر و سایر کشورهای عربی را تهدید کند.^{۱۵}

از آنجا که مسئله صلح اعراب - اسرائیل یکی از مهم ترین ابزارهای مصر برای حفظ موقعیت برتر خود در معادلات جهان عرب است، هر نوع تلاشی برای حل و فصل سریع آن می تواند موقعیت مصر را تحت تأثیر قرار دهد. از همین رو، نخبگان این کشور تأکید می کنند نباید در روند برقراری صلح عجله کرد. تحولات چند سال گذشته در روابط اعراب - اسرائیل نشان داده است که مصر بدون حضور و تمایل آمریکا قادر به ایفای نقش مورد نظر خود در روند صلح نیست، گرچه حتی با وجود تمایل آمریکا و اسرائیل برای برقراری صلح می تواند در نهایی شدن آن اختلال ایجاد کند. حتی برخی ادعا می کنند انتفاضه الاقصی در اصل تلاشی از سوی حسنی مبارک بود برای تحت تأثیر قرار دادن مذاکرات کمپ دیوید میان عرفات و ایهود باراک. او به جای تشویق عرفات به امضای پیمان صلح گفت: «اگر وی چنین کاری انجام دهد خائن به ملت فلسطین شناخته خواهد شد.» او گفت: «عرفات حق ندارد در مورد بیت المقدس و شهرهای مذهبی به تنهایی تصمیم بگیرد.»^{۱۶}

۳. بحرانهای داخلی مصر

در تحلیل نهایی، توانایی یک کشور برای ایفای نقش رهبری در سطح منطقه با نظام بین الملل ریشه در تواناییهای داخلی آن دارد، گرچه روابط خارجی می تواند با جذب سرمایه و

انواع اقدامات دیگر، شرایط داخلی را بهبود بخشد. در مورد مصر اشاره کردیم در یک دوران خاص، ناصر نقش منطقه‌ای این کشور را به سرمایه‌ای برای مصر و حل مشکلات داخلی آن تبدیل کرد؛ امری که حافظ اسد نیز کم و بیش موفق به آن شد. با پایان رقابت ابرقدرتها، امکان بهره‌برداری کشورهای ضعیف و نیز بازیگران منطقه‌ای از این رقابت برای حل مشکلات خود به صورت قابل توجهی کاهش یافته است. مصر نیز از این قاعده مستثنی نیست. از همین رو به نظر می‌رسد، بحرانهای داخلی این کشور نقش منطقه‌ای آن را در سالهای آینده تحت تأثیر قرار دهد. مصر با سه بحران اساسی: ۱. اقتصادی؛ ۲. اسلام‌گرایی؛ و ۳. اصلاحات سیاسی و اقتصادی مواجه است. البته در کنار اینها مسایلی نظیر جابه‌جایی نسلها، آینده‌جانشینی حسنی مبارک، نقش نظامیان در سیاست، آینده دولت و ساختار آن، نوع رابطه مسلمانان با قبطی‌ها و نقش زنان نیز وجود دارند که به نوبه خود مهم هستند و حتی می‌توانند در بلندمدت نقش برتر فرهنگی و روشنفکران مصر در جهان عرب را هم تضعیف کنند. ظهور یک عراق امن و غیراقتدارگرا نیز می‌تواند تحقق این امر را تسهیل کند. با این حال، نباید از یاد برد مصر هنوز قابلیت‌های زیادی دارد و لذا در صورت حل بحرانهای اساسی خود، می‌تواند مشکلات عدیده دیگر را نیز حل کند.

بحران اقتصادی

اقتصاد مصر را به معنای واقعی می‌توان دچار بحران دانست و این عنوانی است که موسسه الاهرام در توصیف وضعیت اقتصادی مصر در سال ۲۰۰۰ به کار برد.^{۱۷} سیاستهای آزادسازی اقتصادی (انفتاح) در دوران سادات آغاز شد و در دوران مبارک و در واکنش به جریان نئولیبرالیسم اقتصادی در دهه ۱۹۸۰ و جهانی شدن اقتصاد در دهه ۱۹۹۰ ادامه یافت. خصوصی سازی در این کشور نیز همانند اغلب کشورهای خاورمیانه منجر به رشد فساد اداری و سیاسی، ظهور گروههای جدید نوکیسه و وارد شدن نخبگان سیاسی در فعالیتهای تجاری و غفلت از مملکت داری شده است. مبارک در ابتدای ریاست جمهوری خود یکی از اهدافش را مبارزه با «گره‌های چاق شده بر اثر خصوصی سازی» اعلام کرد. خصوصی سازی

در عین حال قربانی پوپولیسیم نیز شده است، یعنی حکومت برای جلب رضایت مردم و به ویژه طبقات پایین برنامه‌های خصوصی سازی را متوقف کرده است. در چنین شرایطی خصوصی سازی نه تنها منجر به افزایش کارآمدی اقتصادی نشده، بلکه بحرانها و رکودهای ممتد اقتصادی را در پی داشته است و از آنجا که مصر یک کشور نفت خیز نیست، لذا نمی تواند با تزریق پول نفت بحرانها را به طور موقت فرونشاند.

اقتصاد مصر از سال ۱۹۹۹ به این طرف با رکود و بحرانهای گذرا مواجه بود و حادثه یازدهم سپتامبر نیز شرایط را بدتر کرد. دولت در نتیجه فشارهای اقتصادی، مجبور به افزایش قیمت مواد غذایی شد که حتی خطر بروز یک سوء تغذیه ملی را افزایش داده است. گفته می شود حدود ۱۴ میلیون نفر در مصر به نیازهای اولیه غذایی دسترسی ندارند و ۲۹/۳ میلیون نفر یعنی ۴۲/۸ درصد جمعیت در فقر زندگی می کنند. جنگ اخیر عراق درست زمانی اتفاق افتاد که مشکلات عمیق اقتصادی مصر منجر به افزایش هزینه زندگی و کاهش قدرت خرید مردم شده بود و همین دستاویزی شد برای اعتراضات گسترده. منابع غیردولتی نرخ بیکاری در مصر را ۱۵ الی ۲۰ درصد می دانند.^{۱۸} اقتصاد این کشور نیز همانند بسیاری از کشورهای خاورمیانه مصرفی و نه تولیدی است. اشاره کردیم درآمد مصر وابسته به توریسم و فرستادن کارگران مصری به خارج است و لذا هر نوع بحران منطقه ای می تواند این منابع و در نتیجه اقتصاد کشور را به شدت آسیب پذیر کند. در جایی که نه اقتصاد تولیدی است و نه منابع سرشار نفت وجود دارد، مهم ترین هنر نخبگان همانا استفاده از بازی سیاسی جهت جذب پول و سرمایه است، از همین رو به جای آنکه بنا بر قاعده جهان مدرن سیاست تابع اقتصاد باشد، همچنان اقتصاد قربانی سیاست است. اگر مصر در سالهای پیش رو موفق به کاهش و حل بحرانهای اقتصادی نشود، بحرانهای داخلی تبدیل به اصلی ترین بحرانهای پیش رو خواهند شد. حتی در بهترین حالت، مصر ناگزیر است از توجه به منطقه کاسته و بر توجه به بحرانهای داخلی بیفزاید. دولت مصر اخیراً در زمینه ایجاد شغل در سطح کلان موفقیت‌هایی را به دست آورده است و بسیاری از این امر منتفع شده اند، اما واقعیت این است که شکاف بین دارا و ندار در مصر رو به افزایش است و طبقه متوسط این کشور به صورت

روز افزونی در حال ضعیف تر شدن است که می تواند ضمن تقویت بنیاد گرایبی، گذر به دموکراسی را با موانع جدی مواجه کند.

بحران اسلام گرایبی

اسلام گرایان مصری نیز خود را رهبر جنبشهای اسلامی جهان عرب می دانند و لذا همانند نخبگان سکولار آرزوی رهبری بر جهان عرب را دارند. تاریخی و ریشه دار بودن این خواست و هدف، باعث شده است اسلام گرایان در موارد بحرانی به وحدت رسیده و تبدیل به یک قطب قدرت شوند، افول پان عربیسم و سقوط شوروی در دهه ۱۹۹۰، با قدرت گرفتن اسلام گرایان به عنوان اصلی ترین نیروی اپوزیسیون همراه شد که توان جذب توده مردم را نیز داشتند. حوادث الجزایر و ترکیه به خوبی نشان داد اسلام گرایان از هر فرصتی برای کسب قدرت استفاده خواهند کرد. مصر در برخورد با اسلام گرایان و کنترل آن در دهه ۱۹۹۰ موفق بود و باعث ایجاد شکاف میان اسلام گرایان گردید، اما به معنی پایان حرکت اسلام گرایبی در مصر نیست. اسلام گرایبی از چند منظر اهمیت ویژه ای در آینده مصر دارد:

۱. تغییرات نسلی موجب شده است نسل جدیدی از اسلام گرایان ظهور کنند که عمدتاً دانشجو و متخصص هستند، و نه کارگر و کشاورز کم سواد.^{۱۹} این امر هم باعث افزایش کارآمدی و نفوذ آنها شده است و هم اینکه هزینه سرنگونی آنها را افزایش می دهد.

۲. مهم ترین گروه اپوزیسیون در مصر، حزب ظاهراً غیرقانونی اخوان المسلمین است که به فعالیت غیررسمی خود ادامه می دهد. دیگر احزاب اپوزیسیون در اصل روزنامه های منتقدی هستند که کلام خود را با تقدیر و تشکر از رییس جمهور و نخست وزیر آغاز می کنند.

۳. گفته می شود نخبگان سکولار مصر، اخوان المسلمین را تحمل و حتی تقویت می کنند تا زمینه فعالیت اسلام گرایان رادیکال و محبوبیت آنها میان مردم کاهش یابد. نکته مهم این است که آمریکا هم می خواهد در طرح خاورمیانه بزرگ از اسلام گرایان میانه رو حمایت کند و چه بسا این امر شامل اسلام گرایان مصر نیز بشود. در این صورت تنش میان دو کشور افزایش خواهد یافت.

۴. بحرانهای اقتصادی و نارضایتیهای اجتماعی می تواند ابزاری باشد در دست اسلام گرایان برای بسیج مردم علیه حکومت. دولت نیز ناگزیر است مثل گذشته برای کاهش نفوذ اسلام گرایان اقدام به بسیج مردم کند و این امر روند گذشته در مورد توجه به نقش نخبگان و نیز روند رو به رشد اتکای نخبگان را تحت تأثیر قرار خواهد داد.

۵. قدرت گرفتن بنیاد گرایان اسلامی در خاورمیانه پس از صدام می تواند سیاست گذشته مصر در مورد تقویت غیرمستقیم اسلام گرایان میانه رو را تحت تأثیر قرار دهد و حتی به بازگشت دوباره بنیادگرایان از اروپا به جهان عرب منجر شود.

برگزاری انتخابات پارلمانی در نوامبر ۲۰۰۵ در عین حال که شکستی برای روند اصلاحات سیاسی بود و حکومت مصر برخلاف وعده های خود همانند گذشته به سرکوب اسلام گرایان و جلوگیری از پیروزی آنها به هر شیوه ممکن پرداخت، در عین حال نشان داد اسلام گریان در جامعه مصر از موقعیت مستحکمی برخوردارند. اخوان المسلمین که در انتخابات قبلی ۱۷ کرسی پارلمان را از آن خود کرده بود، در انتخابات نوامبر ۲۰۰۵ به ۸۸ کرسی دست یافت، آن هم تحت فشار زیاد حکومت. منطقی است بپذیریم مبارک خواهان پیروزی اخوان در این انتخابات بود، اما نه تا این حد. او می خواست به آمریکا نشان دهد یا باید حاکمیت او، و احتمالاً جانشینی پسرش جمال، را بپذیرد یا تن به رادیکالیسم اسلامی بدهد. با اینکه آمریکا بعد از برگزاری انتخابات ریاست جمهوری و پارلمانی در مصر در سال ۲۰۰۵ به شدت نسبت به این امر اعتراض کرد و باعث واکنش شدید مبارک گردید، اما در پی ناکامی آمریکا در عراق، نومحافظه کاران جدید در عراق موقعیتی خاص برای مصر قابل شده اند که می تواند به فعال تر شدن دیپلماسی مصر در جهان عرب منجر شود. با این حال، تردید وجود دارد که مصر با کنار زدن عربستان و عراق به رهبر رقیب جهان عرب تبدیل شود. کفایت توجه کنیم آمریکا در تلاش برای ایجاد ائتلافی علیه ایران در جهان عرب عمدتاً بر عربستان تکیه کرده است تا مصر. این امر نشان می دهد آمریکا هم چند قطبی شدن رهبری در جهان عرب را به عنوان یک واقعیت پذیرفته است.

اصلاحات سیاسی و اقتصادی

برخی از احزاب و گروه‌های اپوزیسیون مصر معتقدند ریشه بحران‌های اقتصادی کشور همانا نوع نظام سیاسی و نیز انتخابات آن است. وجود یک رهبر غیرمنتخب که حتی نخست وزیر را هم انتخاب می‌کند، باعث تمرکز قدرت در دست گروه خاصی شده است که اغلب هم سابقه نظامی دارند. ارتباط نزدیک این الیگارش‌ی قدرت با آمریکا موجب نارضایتی توده‌های مردم و مخصوصاً اسلام‌گرایان شده است. نکته مهم این است که در مصر جنبش مردمی به ندرت موفق به تغییر نظام سیاسی شده است، مگر زمانی که کشور از سوی استعمارگران اداره می‌شد. نتیجه این دو روند متعارض، ظهور نوعی بن‌بست سیاسی است که ظاهراً از راه اصلاحات واقعی امکان خروج از آن وجود ندارد. در مصر در باب ضرورت انجام این اصلاحات اجماع نظر وجود دارد، ولی در مورد چگونگی آن اختلاف نظرها فراوان است. حزب حاکم و حتی نسل تکنوکرات آن معتقدند اصلاحات و دموکراتیزاسیون باید از فرهنگ سیاسی آغاز شود، اما اپوزیسیون این استدلال را بهانه‌ای برای تن در ندادن به اصلاحات می‌داند. از نظر آنها قدم اول همانا تغییر واقعی و نه ظاهری قانون اساسی در راستای انتخاب رئیس‌جمهور از سوی مردم و نه پارلمان است که طی سه دهه گذشته تحت سلطه حزب دموکراسی ملی بوده است. مخالفان همچنین خواهان کاهش محدودیتهای اعمال شده بر مطبوعات و نیز آزادی تجمعات هستند.^{۲۰}

حسنى مبارك در ۲۶ فوریه ۲۰۰۵ تصمیم خود را برای بازنگری در ماده ۷۶ قانون اساسی و انتخاباتی کردن مقام ریاست جمهوری و شرکت نامزدهای بیشتر اعلام و پارلمان مصر هم این اصلاحات را همراه با برخی اصلاحات دیگر تصویب کرد، اما چه اصلاحات انجام شده و چه اتفاقات بعدی نشان داد خواستهای اپوزیسیون و اصلاح طلبان برآورده نشده است. در اصلاحات انجام شده آمده است، نامزدهای مستقل باید دست کم از حمایت دو سوم اعضای پارلمان - که طی سه دهه گذشته تحت سلطه حزب حاکم دموکرات ملی (NDP) یا حزب مبارک بوده است - برخوردار باشند و این یعنی اینکه هیچ نامزدی که مورد حمایت مبارک و الیگارش‌ی پیرامون وی نباشد، نمی‌تواند در انتخابات نامزد شود.

از طرف دیگر، در اصلاحات آمده است احزاب رسمی می‌توانند بدون داشتن حمایت دوسوم اعضای پارلمان نامزد نشوند. سرنوشت ایمن‌النور و دستگیری وی پس از انتخابات ریاست جمهوری هم نشان داد اصلاحات عمدتاً روی کاغذ اتفاق افتاده است تا در عرصه عمل. نیاز آمریکا به نقش مصر در پی جنگ ۳۳ روزه لبنان و ناکامی آمریکا در عراق نیز فشار برای انجام اصلاحات واقعی را کمتر کرده و در نتیجه چشم‌انداز اصلاحات دوباره نامعلوم شده است.

موضوع اصلاحات در مصر با چند معضل عمده مواجه است که خوشبینی نسبت به آینده آن را کاهش می‌دهد. از همین رو می‌توان گفت، در چند سال آینده مصر همچنان درگیر این مقوله خواهد بود و این نقش منطقه‌ای آن را تحت تأثیر قرار خواهد داد. معضلات مزبور را می‌توان به صورت زیر مورد توجه قرار داد:

۱. جهان عرب فاقد یک مدل معتبر برای انجام اصلاحات است. اگر قرار باشد اصلاحاتی صورت گیرد، باید از مصر آغاز شود. یعنی مصر عرصه آزمون و خطا و عبرت برای دیگران خواهد بود و نه برعکس. این نتیجه رهبری مصر در جهان عرب است. یعنی آنها باید یک فرمول بومی برای توسعه کشف کنند نه اینکه آن را از دیگر کشورهای عربی وارد کنند، اما تحولات سال ۲۰۰۵ و پس از آن نشان داد مصر قادر به ارایه چنین مدلی نیست.

۲. حزب حاکم و احزاب اپوزیسیون و مخصوصاً اسلام‌گرایان، قادر نیستند اصلاحات را آن‌گونه که خود می‌خواهند عملی کنند. امتیاز اسلام‌گرایان این است که آنها از ضعف دولت برای بسیج مردم استفاده می‌کنند، اما اگر خود نیز قدرت را به دست بگیرند، قادر به انجام کار بیشتری نیستند. خلاصه، هیچ گروه داخلی توانایی انجام اصلاحات واقعی را ندارد.

۳. نظام سیاسی نمی‌تواند به خاطر انباشت تقاضاها، یکباره به همه آنها پاسخ گوید. نخبگان مصر، همانند نخبگان دیگر کشورهای منطقه، طی دو دهه گذشته به تقاضاها پاسخ نداده‌اند و امکان پاسخ دادن به آنها در کوتاه مدت بسیار کم و در واقع منتفی است. تنها راه حل عملی، کاهش بحران و به تأخیر انداختن آن است و اگر در این میان فشار خارجی هم افزایش یابد، زمینه وقوع بحرانهای داخلی سیاسی فراهم می‌شود.

۴. مورد کویت و لبنان (از نظر دادن برخی آزادیها) و ترکیه (از نظر انجام اصلاحات)، نشان می دهد وجود فشار مستمر ولی محدود خارجی برای پیشبرد گام به گام اصلاحات ضروری است. در سالهای گذشته آمریکا بیشتر حامی وضع موجود و نه تغییر در مصر بوده است. حتی در دهه ۱۹۹۰ آمریکا در سرکوب اسلام گرایان به کمک حسنی مبارک شتافت. از این رو به نظر می رسد در مصر برخلاف ترکیه، فشار خارجی نقش مثبتی در انجام اصلاحات سیاسی واقعی نداشته است.

۵. تجربه های گذشته برای تغییر و انجام اصلاحات در مصر و جهان عرب (از طریق پان عربیسم و ملی گرایی لیبرال) چنان ناامید کننده بوده که امیدواری به موفقیت هر نوع تغییر و اصلاحات بنیادی را به شدت کاهش داده است. بنابر این انتخاب بین وضع موجود و انجام اصلاحات، انتخاب بین بد و بدتر است. تحقق اصلاحات مستلزم پرداخت هزینه های سنگینی است که جامعه و نخبگان مصر ظاهراً حاضر به پرداخت آن نیستند.

۴. تأثیر جنگ عراق بر موقعیت منطقه ای مصر

خاطر نشان کردیم بحرانهای داخلی مصر همراه با تحولات بین المللی و منطقه ای دهه ۱۹۹۰، موقعیت برتر سیاسی این کشور در جهان عرب را به چالش کشیده است. در این بخش بحران کنونی عراق نیز واقعه ای دیگر در این راستا فرض می شود، اما با آثار به مراتب عمیق تر و بیشتر. شدت این بحران را می توان به خوبی در اظهارات رهبران، روشنفکران و نخبگان مصر درک کرد. افزایش تمایلات ضد آمریکایی و ضد اسراییلی و حمایت از مردم مظلوم عراق شاخصه خوبی در این مورد است. اما در ورای این اظهارات فریبنده و گاه عوام فریب، واقعیت بزرگی وجود دارد؛ بازسازی عراق و تبدیل شدن آن به یک کشور غیراقتدار گرای دارای آزادیهای نسبی یعنی تبدیل عراق به یکی از رهبران جهان عرب. این امر تهدیدی است که در مصر در مورد آن اجماع نظر وجود دارد. ضرب المثل معروفی می گوید «مصری ها کتاب می نویسند، لبنانی ها چاپ می کنند و عراقی ها می خوانند.» از نظر اروپایی ها نیز در خاور میانه عربی، مصر شبیه فرانسه و عراق شبیه آلمان است. پس اگر شرایط منطقه ای و

داخلی مهیا باشد، عراق در مسیر تبدیل شدن به یکی از قدرتهای اصلی جهان عرب قرار خواهد گرفت. دلایل نگرانی مصر از حمله آمریکا به عراق را می توان در موارد زیر جستجو کرد.

احتمال تبدیل شدن عراق به رهبر جهان عرب

با توجه به موقعیت ژئوپلیتیکی عراق به عنوان قلب خاورمیانه عربی، وجود نیروی انسانی ماهر و نیز زیرساختارهای مدرن، عراق بالقوه رقیب جدی برای مصر است. گرچه موزاییک قومی و مذهبی عراق، حتی اطلاق و استفاده از عنوان دولت و ملت عراق را با مشکل مواجه می کند، تردیدی نیست در صورت پیشرفت روند دولت - ملت سازی در عراق، این کشور قابلیت تبدیل شدن به یکی از رهبران جهان عرب را دارد. فروپاشی نظام بعثی نیز عراقی ها را با بهترین فرصت در طول تاریخ کشورشان مواجه کرده است. واقع بینی حکم می کند بپذیریم مصر همچنان یک کشور مهم در جهان عرب خواهد بود، اما وجود یک عراق با ثبات ولو دارای مشکلات عدیده داخلی، می تواند رهبری سیاسی مصر بر جهان عرب را با چالش مواجه کند. عراق به مناطق بحرانی منطقه یعنی فلسطین، خلیج فارس، عربستان و احتمالاً ایران و سوریه دسترسی دارد و وجود یک دولت قدرتمند در آن منجر به افزایش قدرت مانور دیپلماتیک این کشور در مناطق بحرانی خواهد شد. حمایت مالی و سیاسی آمریکا و اسرائیل و حتی اروپا از عراق می تواند قدرت مانور آن را در منطقه و حتی نظام بین الملل افزایش دهد. رفتار مصر در قبال بحران عراق در یک سال و نیم گذشته و عدم تمایل این کشور به ایفای یک نقش جدی در کاهش بحرانهای داخلی عراق، نشان دهنده این نگرانی مصری هاست.

افزایش شکاف در جهان عرب

حمله آمریکا به عراق، احتمال فدراتیو شدن این کشور را افزایش داده است و با فرض اینکه بازگشت به دوران صدام ممکن نیست، در عراق آینده شیعیان قدرت بیشتری نسبت به سنی ها خواهند داشت. قدرت گرفتن شیعیان و کردها می تواند پیوندهای عراق را با جهان عرب سنی در حد قابل توجهی سست کند، به ویژه اگر توجه کنیم شیعیان علاقه چندانی به

احساسات افراطی ملی‌گرایانه عربی ندارند. شاید به خاطر جلب رضایت اعراب سنی بود که در قانون اساسی موقت عراق تصریح شده است ملت عراق بخشی از امت بزرگ عرب است. با تصور وقوع هر چشم‌اندازی، حمله آمریکا به عراق در بلندمدت، واگرایی و اختلاف در جهان عرب را افزایش خواهد داد. فروپاشی تمامیت ارضی عراق حتی می‌تواند منجر به فروپاشی نظام منطقه‌ای عربی شود و در چنین وضعیتی رهبری مصر بر جهان عرب نیز خود به خود منتفی خواهد شد. سرنوشت اجلاس سران اتحادیه عرب در تونس و نیز لبنان و وقوع اتفاقات تحقیرآمیز در آنها، شاخصه تضعیف نظام منطقه‌ای عربی و نیز افزایش شکاف در میان رهبران عرب در دوران پس از صدام است.

تقویت بنیادگرایی اسلامی

تقویت موقعیت بنیادگرایان اسلامی پس از حمله آمریکا به عراق، از چند منظر موجب افزایش نگرانی مصر شده است. نخست اینکه تبدیل عراق به یک منطقه خلاء قدرت می‌تواند باعث بازگشت بنیادگرایان ستیزه‌جوی مصری به عراق شود. ستیزه‌جویانی که دولت مصر طی دو دهه مبارزه با بنیادگرایی، آنها را وادار به خروج از مصر و رفتن به اروپا و حتی افغانستان کرده بود. این اتفاق می‌تواند بنیادگرایی اسلامی را در داخل مصر هم تقویت کرده و احتمال بروز یک بحران داخلی را افزایش دهد. دومین موضوع احتمال کاهش کنترل اسلام‌گرایان میانه‌رو از سوی دولت مصر است. افزایش محبوبیت اسلام‌گرایان مصری بعد از حمله آمریکا به عراق، زنگ خطری برای حزب حاکم محسوب می‌شود. هر نوع برخورد تند با اسلام‌گرایان میانه‌رو، می‌تواند زمینه ائتلاف آنها با بنیادگرایان را تقویت کند. گرچه برخی روشنفکران مصری، اقدامات بنیادگرایان را به مقاومت اسلامی نسبت می‌دهند،^{۲۱} اما به خوبی واقفند این مقاومت چیزی جز قدرت گرفتن بنیادگرایان اسلامی نیست. سرانجام، تقویت بنیادگرایی اسلامی می‌تواند نقش مصر به عنوان یک کشور میانه‌روی عرب و واسط غرب و جهان عرب را تضعیف کند.

افزایش بی ثباتی در جهان عرب

مصر نگران آن است حمله به عراق اولین مرحله تغییراتی باشد که آمریکا و قدرتهای بزرگ در صدد عملی کردن آن هستند. تظاهر کنندگان مصری در تظاهرات ضد جنگ فریاد می زدند: «امروز بغداد، فردا قاهره». از نظر توده مردم عرب، حمله به عراق در اصل یک توطئه همه جانبه علیه اعراب است و حتی ایرانی ها، ترک ها و اسرائیل هم در آن نقش دارند. تداوم بحران در عراق می تواند بی ثباتی را در منطقه گسترش داده و اقتصاد نحیف مصر را بیش از پیش نحیف تر کند. این بی ثباتی به ضرر مصر و جهان عرب و به سود اسرائیل و کشورهای غیرعربی است. از طرف دیگر، برقراری ثبات و امنیت توسط آمریکا نیز به نفع جهان عرب و مصر نیست؛ زیرا منافع اعراب را، آمریکا بعد از منافع خود مورد توجه قرار خواهد داد. در هر دو حالت گسترش بی ثباتی و یا ایجاد ثبات توسط آمریکا، ابتکار عمل از دست مصری ها خارج خواهد شد.

نفوذ پیرامون غیرعربی در هسته عربی

افزایش شکاف و نیز بی ثباتی در جهان عرب، قدرت مانور کشورهای غیرعرب خاورمیانه یعنی ایران، ترکیه و اسرائیل را در جهان عرب، آن هم از طریق نفوذ در عراق افزایش داده است. مخصوصاً ایران می تواند از نفوذ خود در میان شیعیان عراق، برای ایجاد یک جبهه شیعی در محور لبنان - عراق - ایران - عربستان - بحرین در مقابل محور سنی استفاده کند. اسرائیل نیز با آسودگی خاطر از حذف یک دشمن سرسخت، می تواند از شکافهای داخلی عراق و حتی جهان عرب برای اجرای راهبردهای خود و کاستن از وابستگی به مصر در برقراری رابطه با جهان عرب استفاده کند. مصری ها همواره ادعا کرده اند ایران در صدد تشکیل یک مثلث از کشورهای اسلام گرا با حضور ایران و سودان و یک کشور دیگر عربی است. عراق می تواند بالقوه چنین نقشی را برای ایران ایفا کند، به ویژه در صورت تجزیه شدن و تشکیل یک کشور شیعی.

کاهش نسبی نیاز آمریکا به مصر

گرچه پایان جنگ سرد از نیاز ابرقدرتها به قدرتهای منطقه ای کاست، تداوم بحرانهای خاورمیانه مانع از تحقق عملی آن شد. حمله آمریکا به عراق و حضور نظامی این کشور در عراق آن هم به صورت گسترده از نیاز به مصر و حتی ترکیه کاسته است. تأخیر در پرداخت وام بلاعوض از سوی دولت آمریکا به خاطر مخالفت کنگره را می توان در این راستا تعبیر کرد؛ اگرچه سناتورها دلیل آن را نحوه برخورد مصر با اسرائیل عنوان کردند. از همین رو، جنگ عراق می تواند ضمن کاهش نیاز آمریکا به نقش میانجی گرانه مصر نیاز به استفاده از فضای نظامی و نیز دریایی این کشور را هم کاهش دهد و این یعنی افول یکی از پایه های اصلی رهبری مصر در جهان عرب. در بعد فرایند صلح نیز به نظر می رسد دولت جورج بوش در مقایسه با گذشته اهمیت زیادی به نقش مصر قائل نیست.

فرایند اصلاحات و طرح خاورمیانه بزرگ

یکی از مهم ترین نتایج جنگ عراق، افزایش مجدد بحث در باب لزوم تسریع فرایند اصلاحات است. هم زمانی این اتفاق با طرح خاورمیانه بزرگ آمریکا، نگرانی نخبگان مصری را دو چندان کرده است. آنان بیم دارند سرعت انجام اصلاحات موجب شود بخش عمده ای از قدرت خود را از دست بدهند. همچنین عملی شدن طرح خاورمیانه بزرگ می تواند با وارد کردن بازیگران جدید غیر عربی به منطقه نظیر هند و پاکستان و نیز کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز و افغانستان، از اهمیت هسته عربی کاسته و باعث حاشیه ای شدن موضوعاتی چون فرایند صلح اعراب- اسرائیل شود.^{۲۲} نتیجه این امر همانا افول موقعیت مصر در جهان عرب و حتی واگرایی در نظام منطقه ای عربی است. به همین دلیل مصری ها، طرح خاورمیانه بزرگ را توطئه ای دیگر برای تضعیف اعراب و موقعیت آنها در نظام بین الملل می دانند. اگرچه طرح مزبور در حد و حدود فعلی بیشتر یک طرح نظری است و هنوز جنبه عملی پیدا نکرده است، آمریکا مطابق این طرح کمکهایی به دولتهای خاورمیانه ارائه کرده و در ازای آن خواستار انجام تغییراتی شده است. مخالفان دولت حسنی مبارک معتقدند، آمریکا برای تغییر نظام آموزشی

مصر و غیرمذهبی کردن آن، به وی کمک مالی کرده است. همین طور نحوه تعامل آمریکا با اسلام‌گرایان میانه‌رو مصر می‌تواند محل مناقشه میان دو طرف باشد. تحولات دو سال گذشته و به طور مشخص، جنگ تابستان ۲۰۰۶ اسرائیل علیه لبنان را می‌توان نقطه عطفی در تضعیف طرح خاورمیانه بزرگ و الزامات برآمده از آن دانست، تا جایی که برخی مقامات آمریکایی نظیر رایس از ظهور خاورمیانه جدید صحبت کردند. اعلام نگرانی آمریکا از افزایش نفوذ ایران در منطقه و بزرگ‌نمایی تهدید ایران نیز به چالشی جدی برای طرح خاورمیانه بزرگ تبدیل شد. اعلام راهبرد جدید آمریکا در عراق در ۱۰ ژانویه ۲۰۰۷ را می‌توان عملاً به معنای خارج کردن طرح خاورمیانه بزرگ از دستور کار سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا دانست؛ زیرا در این راهبرد جدید کشورهای نظیر عربستان و مصر که در گذشته حامیان تروریسم و موانع طرح خاورمیانه بزرگ نامیده شده بودند، به متحدان آمریکا برای بازداشتن ایران تبدیل شده‌اند.

نتیجه‌گیری

وضعیت داخلی مصر و نیز شرایط منطقه پس از جنگ سرد، به گونه‌ای بوده که امکان تبدیل شدن آن به تنها رهبر جهان عرب را کاهش داده است. حمله آمریکا به عراق نیز یک نقطه عطف مهم در تحولات منطقه به شمار می‌رود و باعث کاهش نسبی نیاز آمریکا به دولت‌های عرب میانه‌رو نظیر مصر از یک سو و فراهم شدن زمینه برای افزایش شکاف و واگرایی درون جهان عرب از سوی دیگر شده است. گرچه کشورهای مثل عراق تا رسیدن به مرحله مطلوب از نظر سیاسی و فرهنگی فاصله زیادی دارند، با این حال فروپاشی نظام سیاسی حزب بعث، امیدها را برای تبدیل شدن عراق به یک کشور قدرتمند و مدرن عرب افزایش داده است. کشورهای حاشیه خلیج فارس بیش از پیش از نظر امنیتی به آمریکا وابسته شده‌اند، فشار آمریکا بر سوریه به صورت بی‌سابقه‌ای افزایش پیدا کرده و نفوذ و قدرت پیرامون غیرعربی و نفوذ آنها در عراق افزایش یافته است. پان عربیسم به عنوان ایدئولوژی وحدت‌بخش در عمل فروپاشیده، اسلام‌گرایی جایگزین آن شده و حمله آمریکا به عراق نیز باعث تقویت بنیاد گرایان

اسلامی گردیده است. در چنین فضایی واقع بینی حکم می کند نخبگان مصر، حل و فصل بحرانهای داخلی و در رأس آنها بحرانهای اقتصادی را در اولویت قرار دهند تا بتوانند رهبری فرهنگی و فکری مصر در جهان عرب را همچنان حفظ کرده و به عنوان سرمایه ای به دست سسل آینده بسپارند. با این حال، انتخابات اخیر پارلمانی و ریاست جمهوری در مصر، امیدها را به انجام اصلاحات واقعی بیش از پیش کاهش داد.

افزون بر این، تکرار روشهای گذشته ارباب و دستگیری برای جلوگیری از پیروزی اسلام گرایان و مخصوصاً اخوان المسلمین، نشان داد حسنی مبارک هنوز اراده لازم را برای انجام اصلاحات واقعی سیاسی و اقتصادی ندارد. با اینکه آمریکا از روند برگزاری انتخابات در مصر انتقاد کرد و حتی وزیر خارجه آمریکا به همین دلیل سفر خود به قاهره را لغو نمود، بحرانی تر شدن اوضاع در عراق و فلسطین بار دیگر مانع از آن شد که آمریکا با مصر برخورد عملی داشته باشد. در حالی که علایم و شواهد موجود حکایت از آن دارند جامعه مصر آستن یک تحول عمده است، شرایط منطقه ای و بین المللی و مخصوصاً نیاز آمریکا به مصر مانع از بروز علایم عینی این تحول در مصر شده است. از همین رو همانند سالهای ۹۵-۱۹۹۴، بار دیگر این پرسش مطرح می شود که حسنی مبارک تا کی موفق به حفظ وضع موجود خواهد شد؟ با وجود تحولات مختلف و گاه غیرقابل پیش بینی در خاورمیانه و جهان عرب، به نظر می رسد احتمال تبدیل شدن مصر یا هر کشور دیگر عربی به تنها قدرت جهان عرب یا هژمون جهان عرب کاهش یافته است و محتمل ترین گزینه از نظر توزیع قدرت ظهور یک نظام چندقطبی در جهان عرب است که وضعیت کنونی مصر و عربستان و عراق بیشتر از سایر کشورهاست و لذا احتمال تبدیل شدن آنها به قطبهای اصلی قدرت در جهان عرب بیشتر است.

پاورقیها:

۱. هشام شرابی در کتاب ارزشمند خود، پدر سالاری جدید، ادعا می کند خروج جهان عرب از سنت منجر به مدرن شدن نشده است، بلکه گفتمان جدیدی شکل گرفته که نیم آن سنتی و نیم آن مدرن است. این گفتمان را، هشام شرابی، پدر سالاری جدید می نامد. ر.ک به هشام شرابی، پدر سالاری جدید نظریه ای درباره تغییرات تحریف شده در جامعه عرب، ترجمه سید احمد موقی، تهران: انتشارات کویر، ۱۳۸۰.
۲. به نقل از: فرهنگ رجایی، اندیشه سیاسی معاصر در جهان عرب، تهران: مرکز پژوهشهای علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه، ۱۳۸۱، ص ۲۰.
۳. همان، ص ۲۴.
4. Stephen M. Walt, *The Origin of Alliances*, Ithaca and London: Cornell University Press, 1987, p. 103.
5. Paul C. Noble, "The Arab-System: Pressures, Constraints and Opportunities," in Bahgat Korany and Ali . E. Hillal Dessouki (ed.), *The Foreign Policies of Arab States: The Challenge of Change*, Oxford, Westview Press, pp. 67-71.
6. Raymond Hinnebusch, *The International Politics of the Middle East*, Manchester and New York : Manchester University Press, 2003, p. 28.
7. Raymond Hinnebusch, "The Foreign Policy of Egypt," In *The Foreign Policies of Middle East States*, Edited by Raymond Hinnebusch and Anoushiravan Ehteshami, Boulder and London: Lynne Rienner Publishers, 2002, p. 101.
8. Ali Hillal Dessouki, "Managing Ambivalence; Egypt's Changing Regional Environment." in Phebe Marr (ed.), *Egypt at the Crossroads: Domestic Stability and Regional Role*, Washington: National Defense University Press, 1999. pp. 193-194.
9. Ibid., p. 194.
10. Ibid.
11. George Joffe, "The Future of the Middle East and Egypt," in *Egypt at the Crossroads*, op. cit., pp. 171-172.
12. Stephen H. Gotowicki, "The Military in Egyptian Society," in *Egypt at the Crossroads*, op.cit., pp. 105-120.
13. Rosemary Hollis, "Capitalizing on Diplomacy." in *Egypt at the Crossroads*, op.cit., pp. 129-131.
14. Ahmed Abdul-Halim, "The Unique Role of Modern Arab States," *The Washington Quarterly*, Autumn 2002, pp. 188-202.
15. Ali Hillal Dessouki, op. cit., pp. 195-196.
16. Dan Eldar "Egypt and Israel: A Reversible Peace," *Middle East Quarterly*, Fall 2003.
17. www. ahram. org.eg | acpssl engl ahram/ 20041 5 | 12 |Econ2.HTM
18. International Crisis Group, *The Challenge of Political Reform: Egypt after the Iraq War*, Cairo/Brussel, 30 September 2003.

19. Carrie Rosefsky Wickham, *Mobilizing Islam: Religion, Activism and Political Change in Egypt*, New York: Columbia University Press, 2002, pp. 1-3.
20. ICG. op.cit.
21. Mohammad Qadri Said, *An Egyptian Perspective on Iraqi Resistance*, at: www.ahram.org.eg, 8 June 2004.
22. Mustafa El-Labbad, "Redrawing the Middle East," *Al-Ahram Weekly*, 25 September, 1 October, 2003.

